

بررسی مقایسه‌ای استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۳

شهاب جهانیان*

سعید اسلامی**

چکیده

این مقاله از طریق بررسی مقایسه‌ای پنج استراتژی امنیت ملی اخیر آمریکا، شیوه قالب‌بندی و توجیه عناصر اصلی سیاست‌های امنیتی و خارجی این کشور را در دولت‌های بوش، اوباما و ترامپ با یکدیگر مقایسه کرده است. دولت‌های بوش و اوباما در تعریف کلی مسئله تهدید و چالش‌های پیش روی آمریکا با هم اختلاف داشته‌اند، اما عمدتاً در زمینه اهداف امنیت ملی هم‌نظر هستند. اختلاف اساسی آنها در زمینه اهمیت نسبی نظم بین‌الملل است. همچنین، استراتژی‌های امنیت ملی بوش و اوباما درباره ابزارها و رویکردهای سیاست خارجی تا حد زیادی (منهای جنگ پیش‌دستانه) شبیه یکدیگرند. این در حالی است که در دولت ترامپ، زبان بیان مسئله (شناسایی تهدیدها) و ارائه اهداف و رویکردها تغییر کرده است و در پرتو واقع‌گرایی اصولی و خوداتکایی ملل، استراتژی «اول آمریکا» با نفی مسئولیت‌های بین‌المللی، کاستن از تعهدات نظامی، حمایت‌گرایی اقتصادی و تحریم و همچنین کاربست ملی‌گرایی، تفاوت قابل توجهی را منعکس می‌کند.

واژگان کلیدی: آمریکا، استراتژی امنیت ملی، بوش، اوباما، دونالد ترامپ، اول آمریکا.

* دکتری اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران.

** دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول) saeedeslami1344@outlook.com

مقدمه

بر اساس طرح موسوم به «گلدواتر-نیکلاس»^۱ مصوب سال ۱۹۸۶، کاخ سفید موظف شده است سالانه گزارشی را درباره استراتژی امنیت ملی آمریکا در اختیار کنگره قرار دهد. هدف از تهیه چنین سندی این است که ضمن بررسی منافع و اهداف، «شیوه‌های استفاده کوتاه‌مدت و درازمدت از عناصر سیاسی، اقتصادی، نظامی و سایر قدرت ملی» آمریکا را پیشنهاد و توانایی‌های لازم را برای اجرایی کردن استراتژی معرفی شده بررسی کند.^۲ این امر به کارشناسان تخصیص بودجه در کنگره آمریکا کمک نمود تا بودجه‌بندی و استراتژی را با یکدیگر هماهنگ کنند و در سایر بخش‌های دولت - از قبیل نیروهای مسلح، وزارت دفاع و وزارت امنیت داخلی نیز بررسی‌های استراتژیک در مسیر خاصی - به‌کار گرفته شود. بر این اساس، این بحث و ضرورت شکل گرفت که آمریکا برای ثبات در محیط داخلی و موفقیت در عرصه خارجی، نیازمند نظریه‌ای منسجم در زمینه امنیت ملی است؛ استراتژی که در قالب آن، هدف غایی مورد نظر، تقویت قدرت آمریکا و رویکردها و روش‌های رسیدن به آن هدف، در پرتو شرایط زمانی، تهدیدها، اولویت‌ها و توانمندی‌های موجود، به‌طور متغیر تنظیم و تعریف می‌شود.

بر این اساس، کاخ سفید از زمان رونالد ریگان (۱۹۸۷، ۱۹۸۸)، جرج واکر بوش (۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳)، بیل کلینتون (۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰)، جرج دبلیو بوش (۲۰۰۲، ۲۰۰۶)، اوباما (۲۰۱۰، ۲۰۱۵) و نهایتاً دونالد ترامپ (۲۰۱۷)؛ تاکنون هفده سند استراتژی امنیت ملی منتشر کرده است که چارچوبی کمابیش مشخص و منسجم برای اداره مسائل امنیت بین‌الملل دارند و تا حدود زیادی در مبانی اجماعی است؛ یعنی نخبگان سیاسی و نظامی در واشنگتن اعم از کسانی که در اردوگاه جمهوری‌خواه هستند یا آنهایی که در بلوک دمکرات‌ها جای دارند، در مباحث امنیت ملی آمریکا به چارچوب‌های واحد و منسجمی رسیده‌اند؛ با این حال، در ذیل آن چارچوب‌ها و در برخی از روش‌ها و شیوه‌های اجرایی و تحقق اهداف استراتژیک، در نگاه دولت‌ها و رؤسای جمهور تفاوت‌های روشی وجود دارند.

1. Goldwater- Nichols Act of 1986

2. Goldwater-Nichols Department of Defense Reorganization Act of 1986.

از سال ۲۰۰۱ به بعد پیوستگی قابل توجهی در استراتژی‌های امنیت ملی ایالات متحده وجود داشته است. به همین جهت، در این مقاله، مشخصاً به استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم می‌پردازیم. تقسیم‌بندی تاریخی وقایع به پیش و پس از یازده سپتامبر، به دلایل مشخص، تقسیم‌بندی بسیار پذیرفته‌شده‌ای است (Chollet, 2008). اقدامات واقعی بوش و اواما از سال ۲۰۰۱ بسیار واضح هستند، اما انفکاک ضمنی در این تقسیم‌بندی زمانی می‌تواند پیوستگی همیشگی در اقدامات سیاست امنیتی و خارجی ایالات متحده را پنهان کند (Kennedy-Pipe and Rengger, 2006: 539-552). با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، این پیوستگی به نوعی دچار گسست شده و شاهد ظهور فصلی تازه در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده هستیم. در واقع شکاف در روش و اهداف در حوزه امنیت ملی و سیاست خارجی ظرف سه سال گذشته به قدری جدی بوده است که بسیاری در خود آمریکا، استراتژی امنیت ملی ترامپ را از اساس پوچ و غیرکارآمد ارزیابی کرده‌اند و برخی نیز بر این باورند ماهیت فوق‌العاده ریاست جمهوری ترامپ باعث می‌شود مسئله عدم انسجام استراتژی امنیت ملی حادث‌تر شود (Lissner, 2017). به عبارتی، ناهماهنگی میان زبان به کار رفته در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ و دیدگاه‌های بیان‌شده توسط خود ترامپ، باعث می‌شود ارزشی که این سند به‌عنوان راهنمای عمل در عرصه سیاست امنیتی و خارجی آمریکا داشته باشد تضعیف شود.

به همین منظور و با توجه به اهمیت تغییر و تحولات موجود در سیاست امنیتی و خارجی ایالات متحده آمریکا، مقاله حاضر به روش تحلیل تطبیقی و با بهره‌گیری از تعریف تهدیدها، چالش‌ها، اهداف و نهایتاً ابزارها و رویکردها، پنج استراتژی امنیت ملی آمریکا را در قالب سه دولت جرج دبلیو بوش (۲۰۰۰، ۲۰۰۶)، باراک اواما (۲۰۱۰، ۲۰۱۵) و دونالد ترامپ (۲۰۱۷) به تفصیل مورد بررسی و مقایسه قرار خواهد داد.

الف. چارچوب مفهومی

هرگونه قضاوت در خصوص آینده سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا، مسلماً تکیه بر قضاوت در خصوص گذشته و شرایط کنونی آن دارد. فارغ از اسناد بالادستی امنیتی ایالات متحده، تعیین پارامترهای آموزه ریاست جمهوری آمریکا نیز عموماً خود نوعی تفسیر

تاریخی مفید به حساب می‌آید. گاهی، مانند تلگرام طولانی^۱ جورج کنان^۲، بدون هیچ ابهامی تدوین می‌شود و گاهی به شکل NSC-68 است که دکترین «سد نفوذ»^۳ را به عنوان سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در دوران جنگ سرد تعریف کرد (Goldgeier and Suri, 2015: 41-42). در اینجا به طور معمول، دکترین رؤسای جمهور آمریکا عموماً از روابط پس‌کاوانه نظریه و اجرا زاده می‌شود و برای این منظور، هر اصل اعتقادی از میان چندین متن، سخنرانی و رفتار گردآوری شود. می‌توانیم از آنچه رؤسای جمهور آمریکا می‌گویند و آنچه انجام می‌دهند دکترینی تدوین کنیم.

باید توجه داشت که اساساً دکترین رئیس‌جمهوری با استراتژی امنیت ملی متفاوت است. نظر به آنکه در این مقاله، اصل بر اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا است؛ سند استراتژی امنیت ملی ملاک تحلیل و بررسی است. هرچند، تجزیه و تحلیل آن عاری از خطاهای بالقوه نیست. نخست، اینکه هرچند استراتژی‌های امنیت ملی به ما امکان می‌دهند تجزیه و تحلیل تاریخی و تطبیقی انجام دهیم، اما از یک روش واحد پیروی نمی‌کنند. همان‌گونه که نخستین استراتژی امنیت ملی بیان می‌کند، آنها تنها راهنماهایی هستند که باید «چارچوبی فراهم کنند که در آن بتوان اهداف دقیق‌تر و مفصل‌تر را شناسایی کرد»^۴. دوم، اینکه این استراتژی‌ها اغلب برای تمایز دولت‌ها از یکدیگر و مشخص کردن دستاوردهای خاص هریک از آنها نوشته می‌شوند. بنابراین، هرچند ممکن است زبان و قالب‌بندی آنها تغییر کند، تعهدات ذاتی بدون تغییر باقی خواهد ماند. در نهایت، تفسیر پیوستگی و تغییر از طریق سند استراتژی امنیت ملی، موضوعی تاریخی - تفسیری است.

در این میان، یک روش آسان برای مقایسه استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا، پرداختن به سه ملاحظه عمومی است. اول، تعریف مسئله است که ناظر به تهدیدها و چالش‌های امنیت ملی است. تعریف مسئله عبارت است از ترکیب‌بندی یک مسئله متحدکننده در حوزه تهدید و

۱. تلگرامی که جورج کنان در سال ۱۹۴۶ (به‌عنوان معاون سفارت آمریکا در مسکو) برای وزیر امور خارجه آمریکا فرستاد و در آن استراتژی جدیدی برای مقابله با شوروی ترسیم کرد.

2. George Kennan

3. containment

4. National Security Strategy of the United States (Washington, DC: The White House, 1987).

چالش که مفاهیم انتزاعی منافع ملی را زمینه‌یابی می‌کند. این مهم‌ترین اصل مفهومی است که سایر اقدامات و اهداف را می‌توان از آن استنتاج کرد. دوم، *اهداف اصلی یا منافع ملی* که به‌طور ایدئال، اینها به‌عنوان اهداف نهایی بیان می‌شوند و بیشتر دستاوردهای سیاست خارجی هستند تا جنبه‌های رویه‌ای؛ هرچند در برخی موارد، فرایندها و نتایج ممکن است بار منافع ملی را بر دوش بکشند. ممکن است چنین به‌نظر بیاید که منافع ملی و تعریف مسئله قابل تمایز نیستند؛ اما، منافع ملی مفاهیمی انتزاعی هستند که مفهوم حاصل از تعریف مسئله آنها را مهار نکرده است (Nye, 1999: 22-35; Nye, 2015). برای نمونه، ایالات متحده همواره امنیت فیزیکی را به‌عنوان یکی از اولویت‌های منافع ملی قلمداد کرده است، اما این هدف در سال ۱۹۵۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۱۷ به سه شکل مختلف تفسیر شده است.

تعریف مسئله تهدیدها و چالش‌ها، به منافع ملی زمینه‌ای معنادار می‌بخشد. سومین ملاحظه موردنظر، *رویکردهای تحقق این اهداف* است. این رویکردها را می‌توان «افعال» سیاست‌گذاری امنیتی و خارجی در نظر گرفت. یعنی اقدامات تجویزی که جزئیات آنها از افعال به‌کار رفته استنتاج می‌شود (هرچند این کار همیشه آسان نیست). به این ترتیب، از طریق تجزیه و تحلیل تطبیقی در حوزه تعریف مسئله (چالش‌ها و تهدیدهای امنیت ملی)، اهداف و در آخر رویکردهای مورد استفاده و توصیه شده در این اسناد، می‌توان میزان شباهت یا تفاوت استراتژی امنیت ملی آمریکا را در قرن بیست و یکم در قالب سه دولت مختلف بوش، اوباما و ترامپ ارزیابی نمود.

ب. استراتژی‌های امنیت ملی بوش و اوباما

در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ چهار استراتژی امنیت ملی منتشر شده است، اما تنها یکی از آنها در آثار پژوهشی سیاست خارجی به‌عنوان بیانیه بنیادین دکترین بوش مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. در واقع، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲، به دلایل مختلفی از جمله اختصار، جالب توجه است. طول متن این استراتژی نصف استراتژی قبلی است و جاه‌طلبی گسترده آن با هیچ تفسیر و توضیح مفهومی دیگری از مسائل امنیتی که سیاست خارجی ایالات متحده را پس از سال ۲۰۰۱ تعریف می‌کند، قابل قیاس نیست. بنابراین، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ تا حد زیادی نسخه اولیه دکترین جاه‌طلبانه‌تری است که در سال‌های بعد از آن شکل گرفت (Colucci, 2012:)

بسیاری از استدلال‌های بوش درباره امنیت هسته‌ای، یک‌جانبه‌گرایی، دموکراسی و جنگ پیش‌دستانه در این یک‌سال و نیم پس از روی کار آمدن وی به آزمون گذاشته شدند و شکل گرفتند. اگر فرض کنیم که دکترین بوش در دور اول ریاست‌جمهوری در حال شکل‌گیری بود، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ کامل‌ترین نسخه این دکترین و دستور کار «آزادی» مورد ادعای آن است که به‌طور بی‌سابقه‌ای هشتاد بار از واژه آزادی استفاده شده است.

در واقع، استراتژی ۲۰۰۶ بسیار گسترده‌تر از استراتژی قبلی و پاسخی به اولویت‌های تعیین‌شده در سال ۲۰۰۲ قلمداد می‌شود. نخستین استراتژی امنیت ملی باراک اوباما که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، از لحاظ فکری بسیار منسجم‌تر و عالمانه‌تر است و لحن بسیار متفاوت‌تری دارد. اساساً، تعریف مسئله تهدید در فاصله دو دولت به‌میزان درخور ملاحظه‌ای تغییر می‌کند، اما هر دو دولت در زمینه منافع ملی اصلی، رویکردهای یکسانی را برای رسیدن به این اهداف مطمح‌نظر قرار داده‌اند.

۱. تعریف مسئله در استراتژی‌های امنیت ملی دولت‌های بوش و اوباما

استراتژی‌های امنیت ملی ۲۰۰۲ که پس از نخستین سالگرد حملات یازده سپتامبر منتشر شد، نقطه تلاقی بنیادگرایی و فناوری‌های تسلیحاتی (هسته‌ای)، به‌عنوان مشکل امنیتی اصلی آمریکا بود. آن‌گونه که ادعا می‌شود و در ظاهر، شبیح تروریسم مسلح به سلاح هسته‌ای در ذهن برنامه‌ریزان امنیت در محیط پس از یازده سپتامبر وجود داشت و تهدیدی غیرقابل‌بازدارندگی را با ابعادی غیرقابل‌تصور ارائه می‌داد. به‌رغم ادعای ظهور تروریسم مسلح به سلاح‌های کشتار جمعی، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ به‌خودی‌خود تفاوت معناداری با گذشته ندارد. اگر فرض کنیم که استراتژی امنیت ملی بوش در دور اول ریاست‌جمهوری در حال شکل‌گیری و واکنشی تهدید تروریسم بود، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ کامل‌ترین نسخه این دکترین و از نگاه تیم نئومحافظه‌کار بوش، مسئله تهدید، حفاظت از امنیت و منافع آمریکا و متحدان آن در پرتو ممانعت همه‌جانبه از دستیابی دشمنان این کشور به سلاح‌های کشتار جمعی است (US National Security Strategy, (2006): 18-25).

در سال ۲۰۰۶، مسئله اصلی آمریکای در حال جنگ، دو وجه داشت: نخست، حفاظت از امنیت آمریکا و دوم، [اصطلاحاً] پایان‌دادن به استبداد. رئیس‌جمهور بوش در پیشگفتار استراتژی خود، این دو وجه را «اولویت‌های جدانشدنی» نامیده است (National Security Strategy, 2006). استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶، تا آنجا پیش می‌رود که حفظ آزادی آمریکایی را به موفقیت آزادی در خارج از کشور وابسته می‌داند. این یعنی گسترشی قابل توجه در عمق و وسعت تلاش آمریکا در صدور ارزش‌های خود. این تعیین مسئله امنیتی همه‌گیر جهانی، قوی‌ترین بیانیه مفهومی دکترین بوش است (Doyle, 2007: 627). در فاصله ۲۰۰۶ و انتخاب اوپاما در سال ۲۰۰۸، محدوده امنیتی گسترده و روحیه جهاد مقدسی که دکترین بوش در خارج از کشور برقرار کرده بود، دیگر در خود آمریکا تشویق نمی‌شد. باتلاق‌های عراق و افغانستان، در کنار رکود اقتصادی بزرگ سال ۲۰۰۸، دولت جدید اوپاما را بر آن داشت که رویکرد متفاوتی در نگاه استراتژیک خود در پیش بگیرد. از این رو در سال ۲۰۱۰، تعریف مسئله به چشم موضوعی برای بازسازی ملی نگریسته شد. نخستین استراتژی امنیت ملی اوپاما با پذیرش جنگ‌های در جریان و تهدید تروریسم اعلام کرد که «[ما] باید استراتژی بازسازی ملی و رهبری جهانی را دنبال کنیم - راهبردی که مبانی قدرت و نفوذ آمریکا را از نو بسازد» (US National Security Strategy, 2010).

بازسازی مبانی آمریکایی نیز از دو مشکل حاصل از دوران بوش ناشی می‌شد که به درمان نیاز داشتند. اولی رکودی بود که اقتصاد آمریکا را تضعیف کرده و اعتماد به ایالات متحده را به‌عنوان رهبر جهان زیر سؤال برده بود. دومی ادامه جنگ‌های پس از یازده سپتامبر بود که هم نیازمند توجه و در نظرگرفتن منابع ملی بودند و هم منبع خشم بین‌المللی نسبت به دولت بوش (Tanya, 2014). بر این اساس، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ تصریح می‌کند: «رویکرد ما با تعهد به ساختن مبانی قدرتمندتر برای رهبری آمریکا آغاز می‌شود؛ چرا که آنچه در درون مرزهای ما اتفاق می‌افتد، قدرت و نفوذ ما را در خارج از آنها تعیین می‌کند» (National Security Strategy, 2010: 2). چشم‌انداز امنیتی در فاصله سال ۲۰۱۰ و استراتژی امنیت ملی بعدی که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، به‌ویژه در خاورمیانه تغییرات قابل توجهی داشت. خیزش‌های عربی (بیداری اسلامی) و پیامدهای آن، به‌خصوص بحران لیبی و جنگ داخلی بین‌المللی شده سوریه، دولت اوپاما را برای تعیین محدوده مرزهای امنیت و حد مداخله آمریکا به چالش کشید.

دکترین اوباما، که در موقعیت‌های مختلف، لقب‌هایی چون «خویشترداری» یا «هدایت از پشت» گرفته بود - و این رویکرد به تردید در کارایی نیروی نظامی و احتیاط از مداخلات خارجی برای پرهیز از تعهدات بلندمدت - برمی‌گشت (Cohen, 2015)، از تعهد استراتژیک به رهبری قدرتمند و پایدار نیرو می‌گرفت (National Security Strategy 2015: foreword).

سه حالت اول رهبری، درون‌مایه‌هایی را منعکس می‌کند که در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ پدیدار شدند: رهبری هدفمند، رهبری مبتنی بر قدرت و رهبری الگووار. حالت چهارم به‌نوعی از رهبری با همراهی شرکای توانمند، از جمله متحدین، نهادهای بین‌المللی و بخش خصوصی اشاره دارد. هرچند مرکزیت «رهبری» تازه است، این استراتژی امنیت ملی از لحاظ ماهوی با استراتژی‌های امنیت ملی دوران بوش که بر اهمیت «همکاری با دیگران برای حل مناقشات منطقه‌ای» تأکید داشت (National Security Strategy 2002: 9-12; National Security Strategy 2006: 14-17)، تفاوت چندانی ندارد. به‌همین ترتیب، در تمایل اوباما به «رهبری با تمام ابزارهای قدرت آمریکا که شامل قدرت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک است» تغییر چندانی دیده نمی‌شود (National Security Strategy 2015: 4). مهم‌ترین تفاوت در رهبری مربوط به دیدگاه است.

در سال ۲۰۱۵ دومین استراتژی امنیت ملی اوباما تصریح کرد که ایالات متحده رهبری خود را با دیدگاهی بلندمدت در زمینه تغییر نحوه توزیع قدرت جهانی پیش می‌برد. نکته جالب‌تر این بود که تحولات جدید فراتر از پارادایم امنیتی پس از یازده سپتامبر است که دولت اوباما آن را پذیرفت. این شامل تحولاتی است که قدرت را در نقاط کانونی جدیدی در محیط جهانی، مانند بازیگران فرعی و غیردولتی و میان کارگزاران فراملی دارای شبکه ارتباطات، توزیع می‌کند. همچنین، تحولاتی در جنبش‌های اعتراضی به رهبری جوانان، به‌خصوص در خاورمیانه و تحولاتی در الگوی مصرف انرژی را در برمی‌گیرد. از این منظر، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵ اوباما شبیه استراتژی‌های امنیت ملی اوایل دوران کلینتون است که با جهانی‌شدن در محیط امنیتی پساجنگ سرد در هم تنیده شده بودند. این دیدگاه بلندمدت نشانه کنار گذاشتن پارادایم جنگ با تروریسم است که پس از یازده سپتامبر اعلام شده بود و سیاست خارجی ایالات متحده را به‌شکلی گسترده بر تروریسم و خاورمیانه متمرکز می‌کرد. بنابراین، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵ اوباما، انحراف از «یک تهدید یا

منطقه مشخص» به سوی «مجموعه اولویت‌های متنوع و متعادل»ی بود که درمانی برای قدرت در گردش جهان باشد (5: National Security Strategy 2015).

جدول ۱. تعریف مسئله در استراتژی‌های امنیت ملی دولت‌های بوش و اواما	
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲	تهدید بنیادگرایی، تکثیر فناوری سلاح‌های کشتار جمعی و گسترش توسعه اقتصادی از طریق ایجاد زیربنای دموکراسی
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶	تداوم تهدید بنیادگرایی، تکثیر فناوری سلاح‌های کشتار جمعی، حفاظت از امنیت آمریکا و پایان‌دادن به استبداد
دولت اواما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰	تهدید تروریسم، تهدید سایبری، بازسازی مبانی قدرت و نفوذ آمریکا
دولت اواما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵	تهدید تروریسم، تهدید سایبری، پاسداری از منافع ملی از طریق رهبری قدرتمند و پایدار

این استراتژی‌ها به لحاظ سطح، بسیار متفاوت به نظر می‌رسند. تفاوت در اولویت‌بندی نسبی است، نه تغییر بنیادین در چشم‌انداز. تمرکز دولت اواما بر رهبری در پلکان اولویت‌های مفهومی صعود کرده و سخن‌پردازی‌های جنگی کمرنگ‌تر شده بود. از این منظر، پیوستگی قابل توجهی میان دو دولت وجود دارد که با تغییرات جزئی در اهمیت همراه است.

۲. اهداف استراتژی‌های امنیت ملی بوش و اواما

همان‌طور که اشاره شد، تعریف مسئله که ناظر به تهدیدها و چالش‌های امنیت ملی است، چارچوب رویکرد دولت در مواجهه با تهدید یا تعریف محیط راهبردی را مشخص می‌کند و اهداف، مقاصد اصلی را که باید محقق شوند، معین می‌سازد. در اینجا می‌توان پیوستگی زیادی میان دولت‌های بوش و اواما را به بحث گذاشت. مقاصد اصلی استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ «اهداف» موردنظر دوره کلینتون را تکرار می‌کند: آزادی سیاسی و اقتصادی، روابط صلح‌آمیز با کشورهای دیگر و احترام به کرامت انسانی. چهار سال بعد، این «مقاصد اصلی» بازتعریف شدند تا ادامه‌ای منطقی بر تعریف مسئله ۲۰۰۶ باشند. این مقاصد دو وجه دارند. اول، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶، اهداف اعلام‌شده در سال ۲۰۰۲ را در بسته‌ای از منافع با عنوان

آزادی، عدالت و کرامت انسانی فشرده می‌کند. دوم، در ادامه «دستورکار آزادی»، اجتماعات روبه‌رشد دموکراتیک را هدایت می‌کند (National Security Strategy (2006): foreword). دلالت مهم‌تر در اینجا این است که منطق امنیت ملی و پایان‌دادن به استبداد حاوی فرض صلح‌دموکراتیک قوی‌تری است که استراتژی‌های عصر کلیتون را منعکس می‌کند (National Security Strategy (2006): 3).

سه ستون منافع ملی به‌شکلی موجز به‌عنوان «بین‌الملل‌گرایی کاملاً مشخص آمریکایی» بیان شده‌اند که بازتابی از اتحاد ارزش‌ها و منافع ملی با هدف ساختن جهانی بهتر است (National Security Strategy 2002: 1). این تجسمی از آن چیزی است که جان ایکنبری آن را مخلوطی از ملی‌گرایی محافظه‌کار و فراملی‌گرایی سیاست خارجی می‌نامید که در آن کشور با گرایش اول آمریکا عمیقاً درگیر امور جهانی بود (Ikenberry, 2011: 264). از دیدگاه دولت بوش و در پرتو تمایلات نومحافظه‌کاری، «بین‌الملل‌گرایی کاملاً مشخص آمریکایی» وارث سیاست سد نفوذ جنگ سرد و سیاست‌های «گسترش» و «تعامل» پساجنگ سرد است با حالتی تهاجمی‌تر (McCormick, 2010: 188). با وجود این، در ادامه برای تبیین بهتر این بحث، از کلان‌دیدن اهداف پرهیز می‌کنیم و نشان خواهیم داد که این استراتژی به‌رغم برخورداری از اشتراک نظر، تفاوت‌های درخور توجهی را آشکار می‌کند.

نخست اگر به موضوع اشتراک نظرها بپردازیم، در این راستا می‌توان گفت هنگامی که باراک اوباما به ریاست‌جمهوری رسید، تغییرات زیادی در اهداف سیاست خارجی آمریکا به‌وجود نیامد. او با راه‌انداختن برنامه بازسازی ملی، مجموعه‌ای با چهار منفعت ملی «دیرپا» را در ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ آغاز کرد که به جز یک مورد با زبان مورد استفاده بوش و به‌خصوص کلیتون تفاوت زیادی نداشت (Pavgi, 2001). در ابتدا، حفظ امنیت ملی ایالات متحده و متحدینش مطمح‌نظر قرار گرفت. دوم، ایجاد رفاه در نظام اقتصاد آزاد بین‌الملل بود و سوم، احترام به ارزش‌های همگانی، چه در داخل و چه در عرصه بین‌المللی محوریت یافت. در حالی که این سه اساساً مشابه منافع ملی در دوران بوش هستند، چهارمین مورد، یعنی تقویت نظم بین‌الملل، که در دوران بوش با رویکردی ابزار برای رسیدن به یک هدف دنبال می‌شد؛ در دوران اوباما خود به‌عنوان هدف در نظر گرفته شد (US National Security Strategy 2010: 5). برخی از این موضع انتقاد

می‌کنند و معتقدند که این باعث درهم‌آمیختگی فرایندی اهداف است که به سردرگمی استراتژیک منجر می‌شود (Hemmer, 2011: 268-277).

در مقام تفاوت‌ها، می‌توان به این نکته اشاره کرد که در دوران اوباما، ارتقای نظم بین‌الملل به هدفی سطح اول با برنامه‌ای که برای حل مشکلات نیازمند اقدام جمعی مرتبط با تغییرات اقلیمی و سلامت جهانی مورد نیاز بود تطابق یافت. در واقع، هرچند چالش‌هایی مانند جلوگیری از بیماری‌های همه‌گیر جهانی، تخریب محیط‌زیست و قاچاق به‌روشنی در دوران بوش به رسمیت شناخته شدند؛ اما اولیتی همانند آنچه استراتژی‌های امنیت ملی اوباما برای آنها در نظر می‌گیرد، پیدا نکردند. موضع اوباما در عین اینکه فضایی برای حل این مسائل ارائه می‌دهد، هم‌زمان بازتابی از رهنمون‌های ایدئال‌گرایانه است که به مفهوم ترک «عادت قدیمی سوءظن» برای ساختن منافع مشترک اعتقاد دارد که این خود موضعی عمل‌گرایانه است (US National Security Strategy 2010: 5). این موضوع به دامنه گسترده‌ای از آنچه اولویت درجه اول امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شود، اشاره دارد.

جدول ۲. اهداف استراتژی امنیت ملی دولت‌های بوش و اوباما	
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲	آزادی سیاسی و اقتصادی، روابط صلح‌آمیز، احترام به کرامت انسانی
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶	ایجاد دوره جدید رشد اقتصاد جهانی از طریق ایجاد بازارهای آزاد و تجارت آزاد. ترویج آزادی، عدالت و کرامت انسانی؛ رهبری جوامع روبه‌افزایش دموکراتیک
دولت اوباما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰	امنیت، رفاه، ارزش‌ها و نظم بین‌الملل
دولت اوباما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵	امنیت، رفاه، ارزش‌ها و نظم بین‌الملل

در مجموع، در خصوص «اهداف» امنیت ملی تعریف‌شده توسط دو دولت، تقریباً در تمام جنبه‌ها مشابه هم هستند؛ تنها استثنا، اولویت نظم بین‌الملل توسط دولت اوباما است. هرچند

بوش هرگز نظر مبهمی درباره اهمیت همکاری میان متحدان نداشت، این مسئله به روشنی یکی از خصوصیات فرعی استراتژی‌های امنیت ملی جنگی او بود.

۳. رویکردها: از یک‌جانبه‌گرایی تا چندجانبه‌گرایی

در تمام استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا، رویکردهای اعلام‌شده برای دستیابی به اهداف امنیت ملی نسبتاً یکسان و در واقع تا حدی عام هستند. در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۵ استراتژی‌های امنیت ملی به استفاده از قوای قهریه، دیپلماسی، متحدین، کمک‌های بشردوستانه، تجارت و بازار به‌عنوان بخشی از مجموعه گسترده‌تری از گزینه‌ها برای تعامل با جهان اشاره کرده‌اند. هرچند دامنه گسترده رویکردها و ابزارها در این استراتژی‌ها باعث جامعیت نمی‌شود. در این میان، برجسته‌ترین و جنجالی‌ترین جنبه‌های دوره بوش باید عمیق‌تر تجزیه و تحلیل شوند تا مشخص شود چقدر منحصر به آن دولت هستند. سه رویکرد خاص به‌دلیل شور و جنجال‌هایی که در دوران بوش به‌وجود آوردند اهمیت زیادی دارند: یک‌جانبه‌گرایی، جنگ پیش‌دستانه و ترویج صدور ارزش‌های آمریکایی-دستورکار آزادی جهانی.

۳-۱. یک‌جانبه‌گرایی در دولت بوش

یک‌جانبه‌گرایی یکی از برجسته‌ترین جنبه‌های سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده در دهه ۲۰۰۰ است که عمدتاً ناشی از حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ بدون مجوز نهایی شورای امنیت سازمان ملل متحد می‌باشد. طنز ماجرای یک‌جانبه‌گرایی در اینجا است که حمله به عراق تقریباً پنجاه کشور را درگیر کرد و در جنگ افغانستان، که کاملاً مورد تأیید سازمان ملل و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بود، اکثریت کشورهای جهان در اقدامات ضد تروریسم ایالات متحده با این کشور همکاری کردند. بنابراین، در آن مقطع، صحبت از یک‌جانبه‌گرایی لزوماً به معنی «آمریکای تنها» نبود؛ بلکه بیشتر دیدگاهی است درباره رهبری آمریکا در ائتلاف‌هایی که نهادهای رسمی بین‌المللی آن را تأیید نکرده‌اند. در همین ارتباط، در ماه‌های پس از حملات یازده سپتامبر، دولت بوش مفهوم «نوع جدیدی از جنگ» را در بیانیه‌های خود شکل می‌داد (Rumsfeld, 2001). فوریت مسئله تروریسم، دولت بوش را بر آن

داشته بود تا محدودیت‌های متعارف اتحادهای رسمی و هنجارهای جنگی را کنار بگذارد. از همین رو، یک‌جانبه‌گرایی و جنگ پیش‌دستانه برای دفاع، به نقاط عطف این رویکرد تازه تبدیل شدند.

یک سال پس از واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ یک‌جانبه‌گرایی و دفاع پیش‌دستانه را در یک مفهوم واحد گنجانده؛ با این مضمون که «هرچند ایالات متحده همواره تلاش می‌کند تا حمایت جامعه بین‌المللی را به دست آورد، در صورت لزوم، بی‌درنگ و به‌تنهایی از حق دفاع از خود با اقدام پیش‌دستانه علیه تروریست‌ها جهت جلوگیری از آسیب به مردم و کشورمان استفاده خواهیم کرد» (US National Security Strategy 2002: 6). این یک‌جانبه‌گرایی در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶ و در عین پذیرش محاسن چندجانبه‌گرایی مورد تأکید قرار گرفت؛ به این ترتیب که «...ما باید آماده باشیم تا در صورت لزوم به‌تنهایی عمل کنیم، هرچند می‌پذیریم که بدون همکاری پایدار متحدان و شرکای خود در جهان به نتیجه ماندگاری نخواهیم رسید» (US National Security Strategy 2006: 36). این اعترافی است به اینکه ماهیت گزنده روابط متحدین مهم در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳، آنچنان که باید و شاید سازنده نبوده و اقدامات نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت (ایساف) ناتو در افغانستان تحت فشار تعهدات نابرابر دچار مشکل شده بوده‌اند (Auersweld and Saideman, 2014).

از آن سو، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ دولت اوباما در استفاده از نیروها، روی مرز باریکی میان یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی حرکت می‌کرد. اوباما نیز مانند بوش و هم‌تایان پیشینش در دهه ۱۹۹۰ حق آمریکا را برای اقدام یک‌جانبه محفوظ دانست. برخی منشأ آموزه اوباما را به سخنان او در مه ۲۰۱۴ در وست‌پوینت ارجاع می‌دهند؛ درست جایی که وی ادعا کرد «ایالات متحده در صورت لزوم و هنگامی که منافع اصلی ما اقتضا کند، به صورت یک‌جانبه از نیروی نظامی استفاده خواهد کرد»^۱. برای نمونه، اوج‌گیری حملات پهبادی برای حذف هدفمند مظنونان و دشمنان ایالات متحده آمریکا، همچون حمله به محل

1. Barack Obama, "Remarks by the President at the United States Military Academy Commencement Ceremony", May 28, 2014, <https://obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/2014/05/28/remarks-president-united-states-military-academy-commencement-ceremony>

زندگی اسامه بن لادن در سال ۲۰۱۱ و اجرای برنامه مستمر هواپیماهای بدون سرنشین، در دوره ریاست جمهوری وی باب شد (Col, 2014) که منتقدان در خود آمریکا، این راهبرد وی را به عنوان نوع جدیدی از یک‌جانبه‌گرایی مورد انتقاد قرار داده‌اند (Kelley, 2012: 1146-1160). هرچند در کلیت بحث، در دوره اوباما، اعتقاد به استانداردهای بین‌المللی و چندجانبه‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی دوره بوش را متعادل کرد. شاهد مثال آنکه در سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ به صراحت قید شده است که چندجانبه‌گرایی «باعث تقویت کسانی می‌شود که در امتداد استانداردهای بین‌الملل حرکت می‌کنند و آنهایی را که چنین کاری انجام نمی‌دهند منزوی و تضعیف خواهد نمود» (US National Security Strategy, 2010: 22). این مفهوم چندجانبه‌گرایی مشارکتی در رویکرد اوباما، حداقل در دو مورد استفاده عمده از قوای قهریه در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ دیده می‌شود. اولی اقدامات انجام شده در لیبی که از سوی شورای امنیت سازمان ملل (بر اساس قطع‌نامه ۱۹۷۳) مجاز اعلام و توسط ناتو در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ اجرا شد و دومی اقدام علیه نیروهای داعش در عراق و سوریه، که به صورت ائتلافی غیررسمی از کشورهای داوطلب و با مجوز شورای امنیت سازمان ملل انجام گرفت (Carter, 2017).

بنابراین برای اوباما، ریشه چندجانبه‌گرایی در منطق عملی و فلسفی نهفته است. در واقع از لحاظ عملی، استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵ اظهار می‌دارد که چندجانبه‌گرایی با تقسیم مسئولیت، کار را تسهیل می‌کند و به نتایج ماندگار منجر می‌شود. از لحاظ اصولی نیز، چندجانبه‌گرایی در خدمت هدفی است که بالاتر از «بازسازی رهبری آمریکا» قرار می‌گیرد؛ یعنی هدفی که مبنای هر دو استراتژی امنیت ملی اوباما بوده است. از این منظر، اصل اساسی در زمینه استفاده از قوای قهریه در الزامات گسترده‌تر بازسازی رهبری آمریکا ریشه دارد. از همین رو، این استراتژی تأکید می‌کند هر اقدامی -اعم از یک‌جانبه و چندجانبه- باید به گونه‌ای انجام شود که «بازتاب ارزش‌های ما باشد و مشروعیت ما را تقویت کند» (US National Security Strategy 2015: 8). بنابراین، از سال ۲۰۰۱ یک‌جانبه‌گرایی به عنوان یک رویکرد، هم توسط جورج دبلیو بوش و خیلی کمتر توسط باراک اوباما به ترتیب جدول زیر حفظ شده است.

جدول ۳. یک‌جانبه‌گرایی در استراتژی‌های امنیت ملی دولت‌های بوش و اواما	
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲	یک‌جانبه‌گرایی در صورت لزوم برای اقدام پیش‌دستانه، تلاش برای کسب حمایت بین‌المللی
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶	یک‌جانبه‌گرایی در صورت لزوم، مزایای عملی چندجانبه‌گرایی
دولت اواما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰	یک‌جانبه‌گرایی در صورت لزوم، ترجیح چندجانبه‌گرایی
دولت اواما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵	یک‌جانبه‌گرایی در صورت لزوم، مزایای عملی و اصولی چندجانبه‌گرایی

افزون بر موارد فوق، ایده‌های اعلام‌شده در ابزارهای دستیابی به امنیت ملی، اندکی با هم تفاوت دارند. هر دو دولت ارزش جامعه بین‌الملل را به رسمیت می‌شناسند؛ اما حق اقدام نامحدود به تعهدات بین‌المللی را برای خود محفوظ می‌شمارند. آنها در دلایل اقدامات یک‌جانبه یا چندجانبه نیز با هم تفاوت دارند. در سال ۲۰۰۲، بوش حق اقدام یک‌جانبه را برای تسهیل اقدام پیش‌دستانه محفوظ دانست؛ اما در سال ۲۰۰۶، زمانی که ضعف‌های عملی این رویکرد روشن‌تر شدند، از گستاخی سیاست‌ها و تنیدی کلامش کاسته شد. اشاره شد که اواما نیز حق اقدام یک‌جانبه را به‌عنوان یک رویکرد برای امنیت آمریکا محفوظ قلمداد نمود. توجیه او برای چندجانبه‌گرایی، ادعاهای عمل‌گرایانه بوش را تکرار می‌کرد؛ در حالی که اقدام چندجانبه را به اصل سطح بالاتری درباره رهبری آمریکا و نظم بین‌الملل گره می‌زد. در نهایت، هر دو رئیس‌جمهور در مسائل بنیادین، به نوعی با یکدیگر هم‌گرایی داشتند. نکته جالب اینجاست که بوش به دلیل به‌اصطلاح یک‌جانبه‌گرایی مورد انتقادات زیادی قرار گرفت؛ در حالی که دولت بعدی او این اصل را به‌عنوان بخشی از استراتژی ضد تروریسم، نه تنها حفظ کرد، بلکه به‌کار برد.

۲-۳. جنگ پیش‌دستانه

جنگ پیش‌دستانه، به‌عنوان رویکردی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، احتمالاً جنجال‌برانگیزترین تاکتیک دوره بوش و برجسته‌ترین بخش از دکترین امنیتی اوست (Shue and Rodin, 2007). این رد شدیدالحن بازدارندگی سخت‌گیرانه، بزرگ‌ترین نقطه افتراق اواما

با همتای پیشین خود نیز قلمداد می‌شود. باید به خاطر داشت که در استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ دولت بوش، عملاً جنگ پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه درهم‌آمیخته شده بود. جنگ پیش‌دستانه اقدامی برای حذف تهدیدی قریب‌الوقوع پیش از رخ‌دادن است؛ جنگ پیش‌گیرانه «عملی بر اساس پیش‌بینی» است که در غیاب خطر قریب‌الوقوع انجام می‌شود (US National Security Strategy 2002: 15). مقامات نئومحافظه‌کار دولت بوش از عبارت «پیش‌دستی» برای هر دو مفهوم استفاده می‌کردند. همچنان برخی از مقام‌ها و نخبگان آمریکایی، معتقدند جنگ پیش‌گیرانه، در صورتی که به‌درستی درک شود، لزوماً غیرقانونی یا غیرمشروع نیست و مدت‌ها بخشی از تفکر و اقدامات سیاست خارجی آمریکا بوده است. از نظر آنها، اساساً، پیش‌دستی و پیش‌گیری مستلزم قضاوتی در ارتباط با آینده است؛ مفهوم مبهمی که استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ از آن استفاده کرد تا در سال ۲۰۰۳ پرونده‌ای برای حمله به عراق تشکیل شود (Trachtenberg, 2007: 30). هدف از این ابتکار مفهومی خطرناک که در سال ۲۰۰۲ ارائه شد، افزایش دوره زمانی در تعریف خطر قریب‌الوقوع بود. لذا استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ توجیهی قانونی و فکری برای آنچه آن را بوش جنگ پیش‌دستانه می‌خواند فراهم کرد که پیش از آن هرگز با این وضوح بیان نشده بود.

در همین چارچوب، دولت بوش تلاش کرد تا با مراجعه به سوابق این اقدام در قانون بین‌الملل و تاریخ ایالات متحده آمریکا، جنگ پیش‌دستانه را توجیه کند. در این سند آمده است: «متخصصین و حقوق‌دانان بین‌الملل اغلب مشروعیت پیش‌دستی را در وجود تهدیدی قریب‌الوقوع، اغلب اوقات در صورت بسیج قابل مشاهده ارتش، نیروهای دریایی و نیروهای هوایی در آماده‌سازی برای حمله دیده‌اند» برای دولت بوش نیز در فضای امنیتی پس از یازده سپتامبر که در آن مشکل اصلی انتقال فناوری سلاح‌های کشتار جمعی و بنیادگرایی است، دفاع مبتنی بر پیش‌بینی گزینه مشروعی تلقی می‌شود؛ حتی با وجود اینکه «درباره زمان و مکان حمله دشمن قطعیتی وجود ندارد» (US National Security Strategy 2002: 15). بر این اساس، هرگونه تهدیدی در هر مرحله‌ای از پیدایش می‌تواند «قریب‌الوقوع» تلقی شود و بنابراین، هدفی مشروع باشد. تنها محدودیت‌های بیان‌شده برای جنگ پیش‌دستانه عبارت بودند از اینکه این جنگ نباید بهانه‌ای برای تجاوز باشد و باید برای تمام تهدیدهای نوظهور استفاده شود.

پس از حمله به عراق و واکنش‌های منفی نسبت به منطق پیش‌دستی دولت بوش، این دولت به اصل عمومی خود وفادار ماند و اعلام کرد که استفاده از قوای قهریه پیش از وقوع حملات دشمن را کنار نخواهد گذاشت (National Security Strategy 2006: 23).

تحت تأثیر نكوهش‌های ناشی از محیط امنیتی پس از حمله در عراق، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ اطمینان حاصل می‌کند که استفاده‌های بعدی از قوای پیش‌دستانه پس از بحث و بررسی مشورتی برای «سبک و سنگین کردن عواقب حمله با استدلال‌های روشن و نیروی حساب‌شده و هدف عادلانه» انجام شود (National Security Strategy 2006: 23). در مقابل و در دولت اوباما، هیچ صحبتی از اقدام پیش‌دستانه به میان نیامده است. استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ به‌جای پیش‌دستی، بر نهادهای بین‌المللی و روابط دوجانبه و چندجانبه به‌عنوان رویکردی برای حل بحران‌های جهانی تأکید داشت. در مورد پیش‌دستی، می‌توان گفت اصطلاحاً سکوتی زیرکانه وجود دارد. در واقع، برخلاف یک‌جانبه‌گرایی، اقدام نظامی پیش‌دستانه گزینه‌ای نبود که دولت اوباما آن را آشکارا برای خود محفوظ بدارد یا آن را به‌طور خاص رد کند؛ شاید با این امید که این مفهوم در سکوت به تاریخ سپرده شود. بنابراین استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵، تا حدی مشابه استراتژی قبلی بود، به استثنای ارجاع تلویحی به اقدام پیش‌گیرانه در مواجهه با خشونت‌های جمعی (National Security Strategy 2006: 23). این یعنی آن‌طور که عده‌ی زیادی عقیده داشتند، استفاده پیش‌گیرانه یا حتی پیش‌دستانه از قوای قهریه ضرورتاً هدف ناعادلانه‌ای برای جنگ نیست (Buchanan and Keohane, 2004: 1-22; Kaufman, 2005: 23-38).

۳-۳. صدور ارزش‌های آمریکایی

جاه‌طلبانه‌ترین بخش سیاست خارجی و امنیتی دولت بوش دستور کار آزادی بود که موجی از دموکراسی و حکمرانی خوب را در خاورمیانه و جاهای دیگر جهان تصویر می‌کرد. در صفحه نخست سند ۲۰۰۲ تصریح شده است که «از قدرت عظیم این ملت برای تقویت توازن قوا که به نفع آزادی است، استفاده خواهد شد» (National Security Strategy, 2001: 1). این تصویر تحول‌آفرین بزرگ تا حد زیادی به روندهای لیبرال و ایدئال‌گرا در تاریخ سیاست خارجی

آمریکا در زمینه صدور مدل سیاسی آمریکا و گسترش دامنه بازارهای آزاد مربوط می‌شد (Kissinger, 2014: 234-275; Owens, 2009: 23-40). به این اعتبار که «اجزای آرمانی گسترش آزادی از اعتقادات اصلی درباره نیازهای غیرقابل بحث کرامت انسانی آغاز می‌شد و در بیرون به دنبال فرصت‌های گسترش آزادی بود (National Security Strategy 2002: 3). همین درون‌مایه استراتژی سال ۲۰۰۲ بود؛ تعیین لحظه‌ای در میان ظهور و سقوط ایدئولوژی‌های بزرگ که قرن‌ها ادامه داشت. ایدئال‌گرایی بی‌شرمانه استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ آمریکا، هم از لحاظ لحن و هم تعمیم شگفت‌آور است. به همین جهت، تا سال ۲۰۰۶، دستورکار آزادی بسیار کامل‌تر و پیچیده‌تری تبیین شده بود.

در واقع، استراتژی سال ۲۰۰۶ نسخه بسیار گسترده‌تری از استراتژی پیشین است که مانند پاسخی به اولویت‌های تعیین‌شده در استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ تدوین شده بود و موفقیت‌های کلیدی و مسیرهای پیش رو را مرور می‌کرد. این راه‌های پیش رو تا حد زیادی دقیقاً مانند قبل بودند. دموکراسی در جنگ ایده‌ها که در قلب جنگ علیه تروریسم قرار داده شد، به عنوان مشت متقابل معرفی و در نظر گرفته شده است (National Security Strategy 2006: 10). به بیان گسترده‌تر، «ساختن زیرساخت‌های دموکراسی» ترجیح‌بند تمام روابط خارجی ترسیم‌شده در استراتژی ۲۰۰۶ بود. این سند همچنین مجدداً بر اعتبار جنگ پیش‌دستانه، به عنوان رویکردی برای امنیت، مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی، نفوذ و شکست تروریسم جهانی تأکید کرده بود (National Security Strategy 2006: 23). جالب آنکه یک فصل کامل از این استراتژی به تمجید از دموکراسی به عنوان پادزهر تروریسم جهانی می‌پردازد. به جز ارزش ذاتی آزادی، دموکراسی و بازارهای آزاد، استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶ کاملاً نظریه صلح دمکراتیک را پذیرفته بود و اذعان می‌کرد: «[چون] کشورهای دمکراتیک مسئولیت‌پذیرترین اعضای نظام بین‌الملل هستند، ترویج دموکراسی مؤثرترین اقدام بلندمدت برای تقویت ثبات بین‌الملل، کاهش منازعات منطقه‌ای، مقابله با تروریسم و افراط‌گرایان حامی ترور و گسترش صلح و رفاه است. [از این رو] ایالات متحده «درصدد است تا، از طریق هدایت اقدامات بین‌المللی برای پایان دادن به استبداد و ترویج دموکراسی اثربخش، آزادی را در جهان گسترش دهد» (National Security Strategy 2006: 3).

پس از روی کار آمدن دولت اوباما در سال ۲۰۰۹ نیز ماهیت دستورکار آزادی-ترویج دموکراسی-تغییری چندانی نکرد. جالب آنکه برای دولت جدید، ترویج دموکراسی و گسترش محدوده بازار آزاد در قلب استراتژی ۲۰۱۰ قرار داشت. این در واقع رویکردی برای محافظت از ارزش‌های آمریکایی بود. ترویج دموکراسی و حقوق بشر، بخشی بنیادین از هدف آمریکا دانسته می‌شد. به علاوه، این رویکرد به لحاظ عملی مزایایی داشت که عمدتاً در استراتژی ۲۰۱۰ به آنها اشاره شده است. یعنی «گسترش دموکراسی و حقوق بشر در خارج از کشور، تا آنجا که کشورهای با اندیشه مشابه آمریکا باثبات‌تر، موفق‌تر و امن‌تر شوند، به نفع منافع ملی آمریکا است» (National Security Strategy 2010: 37). نتیجه این بود که بر اساس آن، آمریکا می‌توانست خود را در موضعی قرار دهد که «بهتر بتوانیم از طریق ارتقای رتبه کشورهای مرفه، توانمند و دموکراتیکی که در دهه‌های پیش رو به شرکایمان تبدیل شوند به چالش‌های کلیدی جهانی بپردازیم» (National Security Strategy 2010: 15).

در پی خیزش‌های عربی نیز استراتژی ۲۰۱۵ «جوانان و کارآفرینان» را به محدوده ترویج و حمایت از تحولات دموکراتیک اضافه کرد (National Security Strategy, 2015: ii). در مجموع، می‌توان گفت که رویکرد صدور ارزش‌های آمریکایی در دولت‌های جورج دبلیو بوش و باراک اوباما به ترتیب زیر یکسان بوده؛ اما هم‌زمان از تفاوت‌های مهمی نیز برخوردار شده است. به عبارتی، به رغم اینکه ترویج دموکراسی در هر چهار استراتژی ۲۰۰۲، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ مشهود است، اما رویکردی متفاوت به این مقوله داشته‌اند. بوش با قدرت نظامی و دولت‌سازی به دنبال ترویج دموکراسی است؛ اوباما از طریق گسترش تساهل و احترام به خواسته‌ها و ارزش‌های ملی هرکدام از کشورها و مناطق جهان به این مهم می‌پرداخت. بوش با حمله نظامی به عراق درصدد ترویج دموکراسی و آزادی بود؛ اوباما آن را جنگ غیرضروری تلقی می‌کرد که تنها موجبات گسترش نفرت جهان اسلام از آمریکا را به دنبال داشته است.

جدول ۴. صدور ارزش‌های آمریکایی در استراتژی‌های امنیت ملی دولت‌های بوش و اوباما	
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲	ترویج دموکراسی، حقوق بشر و بازار و تجارت آزاد از طریق توسل به زور
دولت بوش / استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۶	ترویج دموکراسی، صلح دموکراتیک و نظریهٔ ثبات با کاربست قدرت سخت
دولت اوباما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰	ترویج دموکراسی و حقوق بشر در خارج از کشور و صلح دموکراتیک و نظریهٔ ثبات
دولت اوباما / استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۵	ترویج دموکراسی؛ دفاع از دموکراسی و حقوق بشر با تساهل و تسامح

فارغ از تقلیل این رویکرد به دولت اوباما و بوش، صدور ارزش‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا در گفتمان و اقدامات اجرایی سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، اساساً سابقه‌ای طولانی دارد (Cox, Lynch and Bouchet, 2013). در طول جنگ سرد، این اقدام به‌عنوان سنگری در برابر کمونیسم شوروی معرفی می‌شد. پس از سال ۲۰۰۱، دوباره به‌صورت کارکردی از جنگ علیه تروریسم قالب‌بندی و عرضه شدند. به این ترتیب، دستورکار آزادی جورج دبلیو بوش و ترویج دموکراسی باراک اوباما از الگوهایی عملی پیروی می‌کنند که در اصول پیوسته و در نحوهٔ به‌کارگیری و اقدام متفاوتند.

ج. استراتژی امنیت ملی ترامپ

طی سه سال گذشته، آمریکا شاهد پیدایش دکترین منسجم ترامپ در سیاست خارجی و امنیتی، چه در نظر و چه در عمل، بوده است. این انسجام البته به معنی دقیق و کارآمد بودن آن نیست، بلکه نظمی پریشان در شیوهٔ مخصوص به خود ترامپ است که طی این مدت بدون تخطی از اصول آن، ادامه یافته است؛ یعنی در تمامی سخنرانی‌های رئیس‌جمهور، اسناد رسمی -مانند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷- و اقدامات دولت او، نوعی نظم پریشان برجسته توأم با تناقض را شاهد هستیم که پیوستگی پیشین سیاست خارجی و امنیتی این کشور را زیر سؤال می‌برد و در نوع خود پرسش‌هایی قابل تأمل را به نمایش می‌گذارد. برای فهم کامل دکترین امنیتی ترامپ، نخست باید اولین سخنرانی مهم وی به‌عنوان کاندیدای ریاست‌جمهوری را در

مورد سیاست خارجی مورد توجه قرار دهیم که در ۲۷ آوریل ۲۰۱۶ خطاب به مرکز نشنال اینترست ایراد شد.^۱ تمامی مؤلفه‌های دکترین ترامپ در این سخنرانی اولیه آشکار می‌شوند؛ از جمله معکوس کردن روند افت قدرت نظامی؛ تأکید بر قدرت اقتصادی و «اولویت فناوری» در رقابت‌های ژئوپلیتیک؛ مقابله با تهدیدات چین، کره شمالی، ایران و اسلام افراطی؛ مخالفت با ملت‌سازی؛ زدودن سیاست مبهم اوباما در قبال رژیم اسرائیل و حمایت قوی از آن؛ پایان‌دادن به مهاجرت غیرقانونی به آمریکا و «تقویت و ارتقای تمدن غربی». سرانجام، ترامپ کاندیدا با مخالفت با «پرچم دروغین جهانی‌شدن» اعلام کرد «ملت-دولت، بنیاد حقیقی خوشبختی و نظم خواهد بود» (Trump, 27 April 2016).

شاید مهمترین نکته‌ای که در سخنرانی تحلیف دونالد ترامپ به نمایش درآمد، استراتژی «اول آمریکا»^۲ بود که بر اساس آن به جهان هشدار داد: «از امروز به بعد فقط آمریکا در اولویت است: اول آمریکا»^۳. به این ترتیب، چارچوب مفهومی دکترین سیاسی-امنیتی ترامپ برای قرن بیست و یکم متولد یا احیا شد. آنچه «دکترین ترامپ» را تشکیل می‌داد، به جهت نادیده گرفتن اسناد رسمی، تفسیر تیتراخبار و توییت‌های وی بوده است. بدون تردید زبان کارزار انتخاباتی ترامپ شامل پاره‌هایی از دکترینی بود که بر پایه حمایت‌گرایی تجاری، برتری و ملی‌گرایی محافظه‌کارانه می‌چرخید. بر همین اساس، سخنرانی سال ۲۰۱۷ ترامپ در مجموع عمومی سازمان ملل، به نخستین تلاش برای تبیین جهان‌بینی وی بر پایه دستورکار ملی‌گرای تفسیر می‌شود. استراتژی امنیت ملی وی نیز که در دسامبر ۲۰۱۷ منتشر شد، کامل‌ترین بیانیه دکترین اول آمریکا است (Lissner, 2017). بسیاری از نخبگان سیاسی و امنیتی آمریکا معتقدند که این استراتژی امنیت ملی بسته متناقضی از ایده‌های مختلف است که امکان‌پذیری آن به عنوان راهنمایی برای سیاست خارجی ایالات متحده در هر سه ملاحظه عمومی تعریف چالش‌ها و تهدیدات، اهداف (منافع ملی) و رویکردها را تضعیف می‌کند (Pillar, 2017).

1. "Transcript: Donald Trump's Foreign Policy Speech," New York Times, April 27, 2016, <https://www.nytimes.com/2016/04/28/us/politics/transcript-trump-foreign-policy.html>

۲. America First

۳. Donald Trump, "The Inaugural Address," 20 January 2017, <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/the-inaugural-address/>

استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ ترامپ تلاش دارد تا دو جهان‌بینی ناسازگار را در یک دکترین واحد بگنجانند: ملی‌گرایی «اول آمریکا» رئیس‌جمهور و اجتماع هفتادساله بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده. این شاید اجتناب‌ناپذیر بود. ترامپ در کارزار انتخاباتی، سخنرانی تحلیف و تفکرات فی‌البداهه‌اش به‌صورت غیرمستقیم علیه نظم جهانی پس از جنگ جهانی دوم موضع گرفت و قول تغییر داد. این جنگ میان سنت و تغییر در درون استراتژی امنیت ملی در اعوجاجات فکری مورد نیاز برای آشتی دادن دو جهان‌بینی متناقض محسوس است. از این منظر، دکترین ترامپ تکرار متناقضی از وضعیت فعلی سیاست خارجی ایالات متحده است که به‌عنوان ملی‌گرایی محافظه‌کارانه و سرسختانه مجدداً قالب‌بندی شده است. این صرفاً یک مشکل فکری نیست. ناهمگنی آشکار در استراتژی امنیت ملی حاکی از رابطه کاری غیرممکنی میان ملی‌گرایان ترامپیست و حامیان نهادهای بین‌الملل‌گرا در خود آمریکاست. به بیان گسترده‌تر، این استراتژی بر دشواری مدیریت روابط متحدین و شرکای ایالات متحده به این کشور در طول ریاست‌جمهوری ترامپ تأکید می‌کند.

۱. تعریف جدید چالش‌ها و تهدیدات در استراتژی امنیت ملی ترامپ

سبک و محتوای استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ مباحثی جدید برای بررسی فراهم می‌کند. مطالعه دقیق متن نشان می‌دهد که این سندی برنامه‌ریزی شده است که اقدامات را در جهات مخالف هدایت می‌کند. استراتژی امنیت ملی ترامپ در بیان مسئله تهدیدات، ترکیبی از دغدغه‌های بین‌الملل‌گرایی سنتی و اخلاق بومی‌گرا را تداعی می‌کند. این سند چارچوب موجود سیاست خارجی ایالات متحده را گرفته و برای مقابله با چالش‌های امنیتی، زبان تحریک‌آمیز ملی‌گرایی ترامپی را به‌گونه‌ای روی آن تنظیم کرده که هم متناقض و هم غیرقانع‌کننده است. آنچه در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ تازه است، تلاش برای گسستن از گذشته است. اگر از بخش‌هایی که برای جلب توجه نوشته شده است، بگذریم، خواهیم دید که ملی‌گرایی سنتی هنوز بخشی از برنامه است.

نخستین نشانه تغییر نسبت به دولت اوباما، قالب‌بندی بیان مسئله تهدید است که بازگشت به موضوعیت ژئوپلیتیک را اعلام می‌کند. مقدمه ترامپ با معرفی «جهانی فوق‌العاده خطرناک»

آغاز می‌شود که تروریست‌های فراملی و کشورهای تجدیدنظرخواه و خطاکار آن را پر کرده‌اند (National Security Strategy 2017: 25). این تضاد کاملی با تصویرسازی اوباما از چالش‌های تقریباً مشابهی دارد که می‌توان از طریق «قابلیت منحصربه‌فرد ایالات متحده در بسیج و هدایت جامعه بین‌المللی برای رفع‌شان» بر آنها غلبه کرد (National Security Strategy 2015: i). این نگاه به مسئله تهدید، تا حدودی به تعریف مسئله از نگاه بوش نزدیک است. سند ۲۰۰۲ در همان اولین پارگراف پیش‌گفتار، به صورت دقیق جهان پرخطری را ترسیم می‌کند که در گذشته به این صورت نبوده است: «دشمنان در گذشته به ارتش‌های بزرگ و توانایی‌های صنعتی بزرگی نیاز داشتند تا آمریکا را به خطر بیندازند. اکنون شبکه‌های شیخ‌گونه‌ای از افراد می‌توانند با هزینه‌های به مراتب کمتر هرج و مرج ایجاد کنند و به ما صدمات زیادی وارد سازند» (National Security Strategy 2002: foreword). با وجود این، حتی مبارزه خشونت‌آمیز جورج دبلیو بوش هم با تأکید بر همکاری جمعی و ایدئال‌های ترویج دموکراسی تعدیل شده بود. استراتژی امنیت ملی ترامپ رویکردی خشونت‌آمیز نسبت به چین، روسیه، ایران و کره شمالی دارد. در واقع، استراتژی‌های امنیت ملی قبلی نسبت به این قدرت‌ها بی‌توجه نبوده‌اند؛ اما برخلاف رد «اجتناب‌ناپذیری تقابل» اوباما (National Security Strategy 2015: 24) استراتژی امنیت ملی ترامپ اعلام می‌کند که «چین و روسیه می‌خواهند جهانی در نقطه مقابل ارزش‌ها و منافع ایالات متحده بسازند» (National Security Strategy 2017: 25). بنابراین، منطقی است که عصر جدیدی از رقابت‌های ژئوپلیتیک، جهان‌بینی تازه‌ای را فراخواند که در استراتژی امنیت ملی ترامپ به عنوان «واقع‌گرایی اصولی»^۱ ترسیم شده است (National Security Strategy 2017: 55).

از پایان جنگ دوم جهانی تا پایان دولت اوباما، روسای جمهور دمکرات و جمهوری‌خواه تعهد نسبت به فراملی‌گرایی را پذیرفته‌اند؛ اما نحوه اجرای این تعهد همواره به سبک رئیس‌جمهور مورد بحث بستگی داشته است. سد نفوذ شوروی و ساخت نظم جهانی لیبرال یکی از اصول اصلی استراتژی کلی ایالات متحده در دوران جنگ سرد بوده است؛ در حالی که گسترش این نظم، ویژگی عصر پساجنگ سرد بود. بر همین اساس، استراتژی امنیت ملی ترامپ هرگونه تعهد آشکار به فراملی‌گرایی را به پیشینیناش واکذار می‌کند و در عوض، استراتژی او

۱. Principled realism

بر پایه نظریه «واقع‌گرایی اصولی» بنا شده است. بر اساس این سند، واقع‌گرایی اصولی استراتژی‌ای است که «نتایج آن را هدایت می‌کند نه ایدئولوژی» (National Security Strategy, 2017: 1) و مبنای آن جهان‌بینی مبتنی بر دولتی است که «جهانی با ملل خوداتکا و مستقل را» (National Security Strategy 2017: ii) در اولویت قرار می‌دهد. این استراتژی واقع‌گرایانه است، چون «نقش مرکزی قدرت را در سیاست بین‌الملل» به رسمیت می‌شناسد؛ تأکید می‌کند که «کشورهای خوداتکا بهترین امید برای داشتن جهانی صلح‌آمیز هستند و به روشنی منافع ملی ما را تعریف می‌کند»؛ و اصولی است، چون «ریشه در این آگاهی دارد که پیشبرد اصول آمریکایی، صلح و رفاه را در سراسر جهان گسترش می‌دهد. ارزش‌هایمان، ما را هدایت می‌کنند و منافع‌مان اصولمان هستند» (National Security Strategy 2017: 55).

در سراسر استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ، ابعاد واقع‌گرایانه بیشتر از ابعاد اصولی دیده می‌شوند. اصالت واقع‌گرایانه سند در نحوه‌ای که محیط امنیت جهانی را قاب‌بندی می‌کند، بر فضایل بازدارندگی تأکید می‌ورزد؛ بازگشت به رقابت‌های ژئوپلیتیک را درخواست می‌کند (National Security Strategy 2017: 26,32,45,46) و به ماهیت بدون زمان رقابت‌ها برای نفوذ (National Security Strategy 2017: 37-42) متوسل می‌شود، آشکار است. در مورد اصول، استراتژی امنیت ملی ترامپ، تعهد کم‌رنگی را به دفاع از ارزش‌های آمریکایی و رهبری الگووار ترسیم می‌کند. به‌طور قطع، واقع‌گرایی اصولی، اختراع دولت ترامپ نیست (Dueck, 2015). به‌علاوه، به‌عنوان بیانیه‌ای اصولی، تفاوت چندانی با چتر گسترده‌ای که فراملی‌گرایان لیبرال و محافظه‌کار را در خود جای می‌دهد، ندارد. از سایر انواع نومحافظه‌کاری دولت بوش هم چندان فاصله‌ای نگرفته است. از این نظر، سنت‌های فراملی‌گرایی لیبرال هنوز وجود دارند، اما نسبت به عناوین پرزرق و برق‌تر در جایگاه دوم تعریف شده‌اند (Ettinger, 2019: 4-10).

اگر واقع‌گرایی را موتور سیاست خارجی ترامپ در نظر بگیریم و اصول را دنباله‌روی آن، قسمت نتیجه‌گیری استراتژی امنیت ملی ترامپ تضاد مهمی را نشان می‌دهد. این بخش اعلام می‌کند که «ارزش‌هایمان ما را هدایت می‌کنند و منافع‌مان اصولمان هستند». این فرمول‌بندی برای سندی چنین خشنوت‌آمیز غیرمعمول است؛ چون به‌نظر می‌رسد که مفاهیمش را برعکس

کرده است. درست این است که یک سیاست خارجی واقع‌گرا توسط منافع هدایت شود و اصولش را نیز ملاحظاتی چون عمل‌گرایی تعیین کند. در واقع، چنین به نظر می‌رسد که این سیاست خارجی که توسط ارزش‌ها هدایت می‌شود، با شخصیت کلی سند ترامپ هماهنگ نیست و باید به همان نام اصلی خودش، یعنی واقع‌گرایی، خوانده شود. این اشتباه ممکن است ناشی از نوعی تصنع بلاغی باشد که ناسازگاری منطقی آن در نسخه نهایی دیده نشده است؛ یا نشانه چیز عمیق‌تری است: ناتوانی در آشتی دادن ترامپ‌پس با سنت‌گرایی در تفکر سیاست خارجی دولت ترامپ.

لذا استراتژی امنیت ملی ترامپ، تهدیدهای ساختار در حال تغییر شکل سیاست جهانی را نشانه رفته است. ترامپ و مشاورانش نیز متوجه خطرات این تغییر بزرگ برای آمریکا شده‌اند. لذا برای اولین بار پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شروع جهان تک‌قطبی است که آمریکا در تعریف مسئله تهدید، رسماً به وجود چالش‌های سنگینی که رقبای قدرتمند برایش در آسیا ایجاد کرده‌اند، در استراتژی امنیت ملی خود اذعان می‌کند و شکست سیاست‌هایش در آن منطقه را تلویحاً می‌پذیرد (Porter, 2017).

۲. اهداف استراتژی امنیت ملی ترامپ

نگرانی غالب در استراتژی امنیت ملی در چارچوب اهداف یا منافع ملی آمریکا، بحث «خوداتکایی» است که به نامفهوم‌ترین بخش این استراتژی تبدیل شده است. اینکه ایالات متحده چگونه می‌خواهد از حقوق و وظایف خود، به‌عنوان کشوری خودیار، محافظت کند، مورد انتقاد بسیاری از نخبگان سیاسی و امنیتی این کشور قرار گرفته است. شاخه ملی‌گرای دولت ترامپ در اینجا کامل‌ترین فرصت ابراز وجود را می‌یابد. عبارت‌های «خوداتکایی» یا «خودانکا» سی بار در متن سند تکرار شده‌اند و با این مفهوم به‌عنوان آرمانی هنجاری و مادی برخورد شده است که باید از آن محافظت شود. گیج‌کننده‌ترین کاربرد استفاده از «خوداتکایی» در استراتژی امنیت ملی، بنیادی‌دانستن آن در نقش دولت در جامعه است. در یک قسمت مهم از استراتژی امنیت ملی، خوداتکایی بر اساس رابطه دولت و جامعه چنین تعریف شده است: «تقویت خوداتکایی مان - که نخستین وظیفه دولت برای خدمت به منافع ملت خود است -

شرطی ضروری برای محافظت [از منافع ملی] است» (US National Security Strategy 2017: 4). مطمئناً این تعریفی سیاسی شده است. به علاوه، با تعریف سنتی خوداتکایی به عنوان اختیارات انحصاری یک حکومت مغایر است که هیچ ارتباطی با اولویت‌های دولت ندارد. از همه مهم‌تر، چیزهای زیادی را درباره جهان‌بینی «اول آمریکا» روشن می‌کند.

در این فرمول‌سازی، خوداتکایی به معنی وظیفه اصلی حکومت در مراقبت از مردمش بازتعریف شده که برای ترامپ به معنی پاسخ اول به آمریکا است. به بیان دیگر، اول آمریکا به معنی خوداتکایی است و برعکس. این بازتعریف اهداف، اساساً به گونه‌ای از تعریف عینی عبارت دور می‌شود که با مفهوم مورد نظر ترامپ هماهنگی داشته باشد. به این ترتیب، مزیت اسمی محافظت از «خوداتکایی» را می‌توان به عنوان باوری همه‌جانبه به حمایت از دستورکاری ملی‌گرایانه به کار برد. این رویکردی بلاغی است؛ مانند «واقعیت‌های جایگزین» و «اخبار جعلی» - زبانی که پایه‌های معانی عادی را بی‌ثبات و از استدلال معقول جلوگیری می‌کند.

برای سیاست خارجی، بازتعریف ملی‌گرایانه از خوداتکایی، رابطه بین مسئله اصلی سیاست خارجی ایالات متحده و منافع ملی این کشور را به انحراف می‌کشد. این یعنی که چنین بازتعریفی باعث درهم‌آمیزی اهداف و رویکردهای سیاست خارجی می‌شود. ترامپ هم مانند اسلاف خود، در استراتژی امنیت ملی، منافع ملی را که با اقدامات سیاست خارجی ایالات متحده سازگاری دارند، ترسیم می‌کند. این منافع عبارتند از الف) حفاظت از میهن؛ ب) ترویج رفاه؛ ج) حفظ صلح از طریق قدرت و د) ارتقا نفوذ آمریکا (National Security Strategy, 2017: foreword). دو مورد اول از دولت‌های دیگر به ارث رسیده‌اند؛ سومی درون‌مایه‌هایی مشابه استراتژی‌های امنیت ملی اوباما را منعکس می‌کند و چهارمی قطعاً از آن خود ترامپ است. این چهار مورد منافع ملی به خودی خود مشکل‌آفرین نیستند؛ اما در خصوص خوداتکایی تعریف شده به عنوان اول آمریکا در جایگاه عجیبی قرار می‌گیرند. برای درک این مطلب باید به این ایده بازگردیم که تقویت خوداتکایی آمریکا شرطی لازم برای حفاظت از این چهار منفعت ملی است. در اینجا خوداتکایی را پیش‌نیاز یا رویکردی برای تأمین منافع ملی آمریکا در نظر می‌گیریم. به بیان دیگر، او قائل به این استدلال اخلاقی است که اقتدار سیاسی، اصلی ناشی از مردمان یک ملت است و نه ناشی از نخبگان جهانی و

فراملی یا در «تکامل» همیشگی مفاهیم قوانین بین‌المللی که ذاتاً فراملی هستند. در عین حال، ترامپ معتقد است دولت‌ها وظیفه دارند «به منافع مردم خود و حقوق هر ملت حاکم دیگری احترام بگذارند»^۱.

آیا هدف ایالات متحده برآورده کردن چهار منفعت ملی است یا تقویت خوداتکایی؟ احتمالاً قرار است هدف غایی که کسب و حمایت از منافع ملی است، مسئله اصلی استراتژی ایالات متحده را حل کنند: تقویت خوداتکایی. وقتی خوداتکایی را وظیفه دولت در برابر شهروندان تعریف کنیم، رابطه اهداف جامع و منافع ملی نامشخص‌تر می‌شود. به سادگی می‌توان تصور کرد که هر یک از این منافع ملی به تقویت خوداتکایی ایالات متحده (با تعریف سنتی) منجر می‌شوند، اما نه برعکس. این سردرگمی مفهومی، تنها به نوشتار بد یا مته به خشخاش گذاشتن نگاه آکادمیک ما مربوط نیست؛ بلکه نشانه دیگری از ناهماهنگی میان ملی‌گرایی سیاست خارجی ترامپ و میراث فراملی‌گرایانه سیاست خارجی ایالات متحده است. منافع ملی ترسیم شده در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ تا حد زیادی در محدوده جریان اصلی اقدامات سیاست خارجی آمریکا قرار دارند (Walt, 2018). ملی‌گرایی ترامپی در کنار منافع ملی متعارف، رابطه‌ای عجیب و غریب ایجاد می‌کند که احساسات قدرتمندی به وجود می‌آورد؛ اما هیچ نقطه شروع، اولویت‌های سیاستی یا ارتباطی میان اهداف و رویکردها به دست نمی‌دهد. موضوعی که در بحث رویکردها قابل شناسایی است.

۳. رویکردها و روش‌ها در استراتژی امنیت ملی ترامپ

موضوع مهم در استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ استفاده از رویکردهای در دسترس است. برای نمونه، زبان اقتصادی استراتژی امنیت ملی به شکل منحصربه‌فردی خشونت‌آمیز است. این احتمالاً جدیدترین تحول در گفتمان استراتژی امنیت ملی پس از ترسیم دکترین جنگ پیش‌دستانه بوش به حساب می‌آید. جایگزینی تجارت آزاد با دوجانبگی یا عمل متقابل^۲

1. Remarks by President Trump to 72nd Session of the United Nations General Assembly, Sept. 19, 2017, <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-72nd-session-united-nations-general-assembly>

۲. Reciprocity

به‌عنوان رویکردی برای حفظ قدرت ملی، گسست شدیدی با پارادایم تجارت بین‌المللی باز و مبتنی بر قوانین پس از جنگ سرد دارد. عمل متقابل یا دوجانبگی، بازگشتی به برخی از قدیمی‌ترین استراتژی‌ها در کتابچه راهنمای سیاست اقتصادی خارجی ایالات متحده است. در گذشته دوری چون سال ۱۸۱۵ از این روش و رویکرد برای تقویت موضع ایالات متحده در برابر قدرت‌های اقتصادی و برای نشان‌دادن اینکه آمریکا آماده است تا موانع تبعیض‌آمیز تجارت را تلافی کند، استفاده می‌شد. در اواخر قرن نوزدهم، سیاست عمل متقابل، روشی مفید برای تحمیل برتری تجاری بر اقتصادهای کوچک‌تر نیمکره غربی و تضعیف نفوذ اقتصادی اروپا بود (Herring, 2008: 142, 288).

از لحاظ تاریخی، هدف سیاسی تجارت از طریق دوجانبگی، بهره‌گیری از اندازه عظیم ایالات متحده در برابر شرکای تجاری کوچک‌تر در معاملات دوسویه بوده است. در استراتژی امنیت ملی ترامپ، عبارت «تجارت عادلانه و دوسویه» یادآور رویکردی بسیار قدیمی به روابط اقتصادی است که اکنون، هم در مورد چین به مثابه بزرگ‌ترین رقیب و بزرگ‌ترین تهدید آمریکا به‌کار گرفته می‌شود و هم در مورد شرکا و متحدین واشنگتن در غرب و شرق آسیا. این بازتاب برنامه‌ای برای جایگزینی سیستم قوانین تجارت بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم با روابط اقتصادی دوجانبه است که تقریباً در تمام موارد آن، ایالات متحده دست بالا را خواهد داشت. بنابراین، جای تعجب نیست که «دوجانبگی» و «معامله دوسویه» هفده بار در متن تکرار شده است، در حالی که تنها دو بار به «تجارت آزاد» اشاره شده و هر دو بار برای انتقاد بوده است.

در پیوند با همین بحث فوق، استفاده از ابزار «تحریم» است. در سند ۲۰۱۷ تصریح شده است که «ابزارهای اقتصادی -از جمله مجازات تحریمی، مبارزه با پول‌شویی و اقدامات ضد فساد و فشار- می‌توانند بخش مهمی از راهبردهای گسترده‌تر برای بازدارندگی، اجبار و محدودکردن دشمنان باشند. ما با شرکای همفکر همکاری خواهیم کرد تا از ابزارهای دیپلماسی اقتصادی در قبال تهدیدهای مشترک حمایت کنیم. فشار اقتصادی چندجانبه اغلب مؤثرتر است؛ زیرا توانایی کشورهای هدف را برای گریز از اقدامات تنبیهی را محدود کرده و عزم آن را محدود می‌کند» (US National Security Strategy 2017: 34). کارزار فشار حداکثری

در قالب تحریم‌های گسترده و مداوم علیه جمهوری اسلامی ایران، ونزوئلا، کره شمالی و سپس روسیه مؤید همین سیاست دولت ترامپ است.

بحث دیگر، فقدان‌های قابل‌توجه نسبت به استراتژی‌های امنیت ملی بوش و اوباما است. از همه جالب‌تر اینکه نکات مورد تأکید همیشگی در این اسناد، یعنی تجارت آزاد، ترویج ارزش‌ها و اجماع در حوزه تغییرات اقلیمی کم‌رنگ شده یا کاملاً از بین رفته‌اند. بزرگ‌ترین گسست این استراتژی با استراتژی‌های قبلی، نبود هرگونه اشاره‌ای به ترویج دموکراسی و حقوق بشر در جهان است. این یکی از نکات پایدار استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا از دولت ریگان تا اوباما بوده است. دموکراسی و حقوق بشر بخش اعظم رویکرد فشار و تعامل دوره کلینتون را تشکیل می‌دادند؛ ابزار و اساس برنامه تحول خاورمیانه بوش پسر بودند؛ و به گفته اوباما، با تک‌تک منافع ماندگار ملی ارتباط داشتند. در دولت ترامپ، پیش‌درآمدهای غیرتعهدآوری درباره تداوم حمایت از ارزش‌های آمریکایی و «تشویق کسانی که برای کرامت انسانی تلاش می‌کنند» (National Security Strategy 2017: 38) وجود دارد.

از این منظر، ترامپ نه یادآور سلف سابق، بلکه دنباله‌روی فردی از گذشته‌های دور است. در سال ۱۸۱۲ جان کوینزی آدامز^۱ در مقام وزیر امور خارجه و سپس ششمین رئیس‌جمهور آمریکا، به هموطنانش هشدار داد که «ایالات متحده آرزومند آزادی و استقلال همه است... و تنها از خودش حمایت و دفاع می‌کند»^۲. با وجود این، تعهدات استاندارد به کمک‌های بشردوستانه، مواضع مخالف در برابر ناقضان حقوق بشر و سایر رویکردها برای منزوی کردن کشورهایی که اعمالشان با ارزش‌های ایالات متحده مغایرت دارد، در اعماق استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ آمریکا جای گرفته است.

این استراتژی هم‌زمان گسستی آشکار با سنت نسل‌های پیشین در ارتباط با دیپلماسی، تجارت، ترویج ارزش‌های آمریکایی و روابط با متحدین نظامی دارد. ایده‌های سنتی و مهم‌تر از آن، معماری بروکراتیک سیاست خارجی هنوز بر نحوه شکل‌دهی به این استراتژی اول

1. John Quincy Adams

2. John Quincy Adams (2013) 'She Goes Not Abroad in Search of Monsters to Destroy' The American Conservative, July 4, <https://www.theamericanconservative.com/repository/she-goes-not-abroad-in-search-of-monsters-to-destroy/>

آمریکا نفوذ دارد. برخی معتقدند «فقدان انسجام استراتژیک نشانه رابطه‌ای غیرقابل ترمیم است که در آن ارزش‌ها و میراث‌های نهادی ارگان‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا با یکدیگر مغایرت دارند» (Lynch and et al, 2018). طی همین مدت، شکاف‌ها در مهاجرت دیپلمات‌ها از وزارت امور خارجه و وجود تعدادی سمت کلیدی خالی که نیازمند تأیید سنا هستند، آشکار شده‌اند. به تعبیر ویلیام برنز، «از زمان وارد شدن لطمات فراوان به وزارت خارجه در دوره وزارت "جو مک کارتی" تاکنون، من در طول سه دهه‌ونیم خدمتم در وزارت امور خارجه که با خدمت به پنج رئیس‌جمهور و ده وزیر خارجه از هر دو حزب همراه بوده است، هرگز چنین هجمه ویران‌کننده به پیکره دیپلماسی در آمریکا چه به وزارت خارجه به‌عنوان یک نهاد و چه قدرت و نفوذ بین‌المللی آمریکا مشاهده نکرده‌ام. اقدامات رئیس‌جمهور، فعالیت دیپلماتیک را مخدوش کرده و منافع آمریکا را به خطر انداخته است» (Burns, 2019).

جدول ۵. ملاحظات عمومی استراتژی امنیت ملی ترامپ ۲۰۱۷	
تعریف مسئله	واقع‌گرایی اصولی استراتژی جدیدی خواهد بود که نتایج آن را هدایت می‌کنند، نه ایدئولوژی و مبنای آن جهان‌بینی مبتنی بر دولتی است که جهانی با ملل خودیار و مستقل را در اولویت قرار می‌دهد. معکوس کردن روند افت قدرت نظامی؛ تأکید بر قدرت اقتصادی و اولویت فناوری در رقابت‌های ژئوپلیتیک؛ و استثناگرایی آمریکایی از جمله مسائل این استراتژی هستند.
اهداف (منافع ملی)	استراتژی اول آمریکا، ارتقای نفوذ آمریکا و بازگرداندن آمریکا به عظمت سابق در همه حوزه‌ها
رویکردها	تأکید بر یک‌جانبه‌گرایی و در پیش‌گرفتن دوجانبگی (عمل متقابل) به‌ویژه در حوزه اقتصادی (حمایت‌گرایی در مقابل اقتصاد آزاد، جهانی‌شدن و لیبرالیسم)؛ کاستن از تعهدات نظامی با متحدین (تقسیم بار مسئولیت) برای چانه‌زنی و کسب امتیاز، خروج از معاهدات بین‌المللی، تحریم‌های اقتصادی.

در حلقه‌های خبری قبل و بعد از انتشار استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ معمول این بود که به موضوعیت نداشتن آن اشاره شود. با توجه به ماهیت سرسری مواضع سیاستی ترامپ، به‌راحتی

می‌توان استراتژی امنیت ملی وی را به‌عنوان استراتژی افتضاح سیاسی شده‌ای که برای هوسی یکبار مصرف طراحی شده، رد کرد. حتی سخنرانی اعلام انتشار استراتژی امنیت ملی جدید با بخش زیادی از محتوای آن در تضاد بود. با این حال، دلایلی وجود دارد که باید استراتژی امنیت ملی ترامپ را جدی گرفت. نخست اینکه به‌عنوان یک سند، این استراتژی جهان‌بینی ترامپ را که پیش از این تنها تکه‌هایی از آن شناخته شده بود، روشن می‌کند. نکته مهم اینجاست که این جهان‌بینی اغلب خلاف هنجارهای دیرپای سیاست خارجی ایالات متحده حرکت می‌کند. روشن است که برجسته‌ترین بخش‌های این سند با استراتژی‌های پیشینیان ترامپ و الگوهای گسترده‌تر سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر تفاوت دارند. سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ بین‌الملل‌گرایی اوباما، دستورکار تحول‌آفرین بوش پسر در نظم نوین جهانی و استقبال کلینتون از جهانی‌شدن را رد می‌کند. در عوض، این استراتژی تعهدی تمام و کامل را به حفظ برتری ایالات متحده و کنارگذاشتن تعهدات چندجانبه اعلام می‌کند. به همین دلیل، این جهت‌گیری جدید، منطق پشت آن و پیامدهای بالقوه آن چیزی بیش از نادیده‌گرفتن مختصر می‌طلبد.

دوم اینکه این استراتژی چارچوب مشترکی را برای بوروکراسی گسترده سیاست خارجی ایالات متحده تعیین می‌کند. مفروضات و اولویت‌های غالب مقامات منتخب بر اساس این سند جدید تعیین می‌شود. استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ سیاست‌گذاران را در زمینه پرونده‌های تثبیت‌شده هدایت می‌کند و دستورالعملی برای اقدامات لازم در هنگام وقوع بحران‌های غیرمنتظره ارائه می‌دهد. استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ به سازمان‌ها کمک می‌کند تا منابع محدود را اولویت‌بندی کنند و حول هدف مشترک جامعی جمع شوند. همچنین، مبنایی برای اندازه‌گیری موفقیت سیاست خارجی است (Hemmer, 2015: 3). برای نمونه، استراتژی امنیت ملی ترامپ در اعلام خصومت نسبت به تجارت آزاد، قصد خلع سلاح شبه‌جزیره کره و رد برنامه جامع اقدام مشترک سال ۲۰۱۵ (برجام) خشن‌ترین ادبیات را به‌کار برده است. اینها حوزه‌هایی هستند که پس از گذشت سه سال از ریاست‌جمهوری ترامپ، در مرکز سیاست خارجی و امنیتی او قرار داشته‌اند. در موارد دیگر، اولویت‌ها و جهت‌گیری‌ها مبهم‌ترند.

جهت‌گیری جدید در استراتژی ترامپ، سیگنالی عمومی است که ایجاد پارامترهای جدید در سیاست خارجی و اهداف ایالات متحده را نشان می‌دهد. برای مخاطبان داخلی، به‌ویژه وزارت‌های دفاع و خارجه، این استراتژی امنیت ملی نشان می‌دهد که مفروضات غالب دوران پس از جنگ سرد دیگر عملیاتی نیستند. مخاطبان خارجی نیز این پیام را دریافت می‌کنند که روابط با آمریکا نسبت به گذشته کمتر دوستانه خواهد بود. هرچند استراتژی امنیت ملی نمی‌تواند نتایج سیاست را پیش‌بینی کند، اما اولویت‌ها را تعیین می‌کند و دستورالعمل‌هایی برای اجرای آنها ارائه می‌دهد.

سوم اینکه اهمیت استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ در این است که ملی‌گرایان ترامپیست را در برابر نهادهای سیاست خارجی قرار می‌دهد. در واقع، استراتژی ترامپ، حاوی تنش‌های عمیقی است میان ایده‌هایی که ملی‌گرایی ترامپ را نمایش می‌دهند و بین‌الملل‌گرایی که از سال ۱۹۴۵ در سیاست خارجی ایالات متحده غالب بوده است. به‌طور خاص‌تر، این تقابلی پرسنلی میان جهان‌بینی ساکنین کاخ سفید ترامپ و جهان‌بینی سنت‌گرایانی است که بروکراسی سیاست خارجی را پر کرده‌اند. این استراتژی امنیت ملی تا حد قابل توجهی تقابل میان ترامپیسم و سنت‌گرایی را که باعث افتراق میان سیاست‌گذاران خارجی در واشنگتن شده است، به نمایش می‌گذارد. بدون شک، تک‌صدایی در استراتژی امنیت ملی به‌سختی به‌دست می‌آید (Ashford, 2018: 139-143). این سند هرچند به امضای رئیس‌جمهور آمریکا آراسته است، اما چیزی بسیار فراتر از تفکر ترامپ به‌عنوان رئیس‌جمهور را منعکس می‌کند. بر کسی پوشیده نیست که استراتژی امنیت ملی بازتاب منافع و نفوذ نهاد گسترده سیاست خارجی ایالات متحده است که کاخ سفید، وزارتخانه‌های دفاع، امور خارجه، امنیت داخلی، انرژی، خزانه‌داری، تجارت، بهداشت و خدمات انسانی، سازمان‌های اطلاعاتی و کمیته‌های کنگره را شامل می‌شود. مقامات کابینه، معاونان آنها و دبیران ارشد پیش از ارائه ایده‌ها به شورای امنیت ملی برای بحث‌های نهایی درباره زبان استراتژی به توافق می‌رسند و سپس آن را به نویسندگان می‌دهند تا کلمات را روی کاغذ بیاورند (Canican and et al, 2017: 13). حتی در بهترین شرایط، فرایند درون‌سازمانی، عرصه رقابت منافع نهادی و شخصی است.

در گذشته، استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا این تأثیرات رقیب را در راستای واحدی مرتب می‌کردند. ملی‌گرایی محافظه‌کارانه ترامپ و نزدیک‌ترین متحدین او بسیار قدرتمندند؛ قدرتی که کافی است تا تأثیر تعدیل‌کننده صداهای دستگاہ سیاست خارجی را در دولت او تضعیف کند. بنابراین، تعجبی ندارد که استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ دوشخصیتی است. در لحظاتی بومی‌گرایی ترامپی غلبه می‌کند و در بعضی قسمت‌ها وضع موجود تأیید می‌شود. حتی بخش‌هایی از استراتژی در تضاد با بقای سیاسی خود ترامپ است: مانند ارجاع به کارزارهای سایبری و اطلاعات غلط روسیه. در این بخش‌ها، سرزنش‌های گذرا و غیرقابل اشتباهی نسبت به سیاست‌های خارجی اوباما و کلیتون دیده می‌شود (Chhabra, 2018; Sinkkonen, 2018: 6-). با این حال، بخش اعظم متن سند ۲۰۱۷ مانند ترجیح‌بندی است که بر تمایل آمریکا به تفوق، دستیابی به بازارهای بین‌المللی و حتی گسترش «ارزش‌هایش» تأکید می‌کند. شاید مطمئن‌ترین نشانه نفوذ بلوک وضعیت فعلی، موضع استراتژی امنیت ملی ترامپ نسبت به روسیه باشد (National Security Strategy 2017: 25-27). به همین دلیل، یکی از گیج‌کننده‌ترین جنبه‌های دولت ترامپ ظرف سه سال گذشته، رویکرد او نسبت به روسیه بوده است. او از انتقاد از روسیه در ملأعام خودداری کرده است؛ از علاقه خود به ولادیمیر پوتین، به عنوان یک رهبر سخن گفته است؛ و از همه جالب‌تر، آشکارا صداقت دستگاہ اطلاعاتی کشور خود درباره دخالت روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ را زیر سؤال برده است (Davis, 2018). در مقابل، استراتژی امنیت ملی وی، الگوهایی از خراب‌کاری روسیه را در جوامع دموکراتیک پذیرفته است؛ از جمله استفاده از ابزارهای اطلاعاتی و قابلیت‌های سایبری برای «تضعیف مشروعیت دموکراسی‌ها»، «هدف قراردادن فرایندهای سیاسی» و دخالت در «امور سیاسی داخلی کشورهای جهان» (National Security Strategy 2017: 14,25). به سختی می‌توان تصور کرد که دونالد ترامپ و همراهان نزدیکش از این زبان راضی باشند. بنابراین، مشاهده حضور آن دسته از ایده‌های سیاست خارجی و امنیتی که تا این اندازه با شخصیت و تعهدات فردی رئیس‌جمهور آمریکا در تضاد هستند، گیج‌کننده است. ایده‌ها و بازیگران اهمیت دارند. استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ تضادهای فاحش و تقابلهای ضمنی پرسنلی را نشان می‌دهد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت.

نتیجه‌گیری

از جایگاه کنونی و متمایز دولت ترامپ می‌توان مشاهده کرد که استراتژی‌های امنیت ملی که از اواخر دهه ۱۹۸۰ منتشر شده‌اند، پیوستگی قابل ملاحظه‌ای دارند؛ به‌ویژه در زمینه اهداف کلی سیاست خارجی. البته تعاریف مسئله اصلی (تهدیدها و چالش‌ها) پس از جنگ سرد تغییر می‌کنند تا گسترش رهبری ایالات متحده را در محیط در حال تغییر امنیت جهانی ترویج کنند؛ هدفی که توسط بوش پسر و اواما، هرکدام به روش خود، تفسیر و دنبال شده است. اگر اهداف منافع ملی جرج واکر بوش پدر و بیل کلینتون عمدتاً به امنیت، رفاه و شکل‌دهی به محیط بین‌المللی مربوط است؛ این اولویت‌ها در دولت بوش پسر تنها قالب‌بندی مجدد شدند و سپس در دولت اواما با تمرکز بر بازسازی رهبری آمریکا به مدارج بالاتر اهمیت بازگشتند. درباره رویکردهای سیاست خارجی، روشن است که غیرمعمول‌ترین بخش استراتژی‌های امنیت ملی بوش پسر، پذیرش و اجرای گسترده جنگ پیش‌دستانه، بازتفسیر قریب‌الوقوع بودن تهدید و ارتباط آن با یک‌جانبه‌گرایی به‌عنوان رویکرد جامع سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. در حقیقت، هسته اصلی دکترین بوش، بازگشت به تمام درون‌مایه‌های استراتژی عالی آمریکاست. این دکترین نه تنها از همه آنها در بالاترین پتانسیل بهره می‌برد، بلکه آنها را تقویت می‌کند. تمایز واقعی استراتژی‌های دوران بوش، قاطعیت بدون ابهام در حمایت از اصول و مهم‌تر از آن، نحوه اجرای نظریه است.

برای اواما نیز مدیریت میراث تراژدی در زمینه تحولات جهانی یک چالش بزرگ استراتژیک بود. دونالد ترامپ هم در حالی که برای سازگاری با دنیای در حال تغییر تحت فشار است، میراثی از پیوستگی در تفکر استراتژی امنیت ملی را به ارث برده است. دکترین ترامپ عمدتاً ریشه در سنت‌های تاریخی سیاست خارجی آمریکا دارد. تأکید آن بر منافع ملی، قدرت دریایی و نظامی، تبادلات دوجانبه تجاری و اولویت بر حاکمیت آمریکا از جمله ویژگی‌های سیاست خارجی دولت‌مردانی مانند جورج واشنگتن، الکساندر هملیتون، هنری کلی، دانیل وبستر و آبراهام لینکن بوده است. لذا استراتژی امنیت ملی وی بخشی از آنچه ایالات متحده از دهه ۱۹۹۰ انجام می‌داد، ادامه می‌دهد؛ اما آن را مجدداً به‌عنوان ملی‌گرایی جدید و محافظه‌کارانه قالب‌بندی می‌کند؛ به معماری موجود پیوند می‌زند؛ و در تعریف مسئله

تهدید و رویکردها با دو دولت بوش و اوباما متفاوت است. ناهماهنگی فکری در استراتژی امنیت ملی ترامپ ممکن است نتیجه چنین ترکیب عجیبی باشد؛ اما در عین حال نشانه بی‌ثباتی فکری است. این یعنی استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۷ جریان عمیقی از فقدان انسجام را در سیاست خارجی ایالات متحده تحت دولت ترامپ به نمایش گذاشته است. همین ناهماهنگی است که سیاست خارجی آمریکا را در این دولت دچار سردرگمی کرده و میان ملی‌گرایی محافظه‌کارانه ترامپ و سنت‌های عمیق فراملی‌گرایی گیر انداخته است. پایداری این تضادها در بحران‌های متعدد با کشورهای مختلف و حتی متحدان آمریکا قابل شناسایی است.

منابع

- Ashford, Emma (2018) Trump's National Security Strategy: A Critics Dream, **Texas National Security Review**, Volume 1, Issue 2.
- Auersweld, David P. and Stephen M. Saideman (2014) **NATO in Afghanistan: Fighting Together, Fighting Alone** (Princeton: Princeton University Press).
- Buchanan, Allen and Robert O. Keohane (2004) "The Preventive Use of Force: A Cosmopolitan Institutional Proposal," **Ethics and International Affairs**, Vol. 18, No. 1
- Burns, William J. (2019) The Demolition of U.S. Diplomacy, **Foreign Affairs**, October 14, <https://www.foreignaffairs.com/articles/2019-10-14/demolition-us-diplomacy>
- Canican, Mark F., Rick McPeak, Melissa Dalton, John Schaus, Andrew Metrick, Colin McElhinny, Hijab Shah, William Arnest, Stephanie Hartley, Alexa Hopkins, and Aftan Snyder (2017) **Formulating National Security Strategy: Past Experiences and Future Choices**, Washington: Centre for Strategic & International Studies (CSIS).
- Carter, Ash (2017) A Lasting Defeat: The Campaign to Destroy ISIS, **Belfer Center for Science and International Affairs**.
- Chhabra, Tarun (2018). Mapping reactions to Trump's first National Security Strategy Wednesday, **Brookings**.
- Chollet, Derek H. and James M. Goldgeier (2008) **America between the Wars: From 11/9 to 9/11** (New York: PublicAffairs).
- Cohen, Roger (2015) Obama's Doctrine of Restraint, **The New York Times**.
- Coll, Steve (2014) The Unblinking Stare: The drone war in Pakistan, **The New Yorker**.
- Colucci, Lamont (2012) **The National Security Doctrines of the American Presidency: How They Shape Our Present and Future**, Vol. 2. (Santa Barbara: Praeger Security International)
- Colum Lynch, Robbie Gramer, and Dan De Luce (2018). US government faces critical 'brain drain' of sanctions experts," **Foreign Policy**.
- Cox, Michael, Timothy J. Lynch, and Nicolas Bouchet, eds. (2013) **US Foreign Policy and Democracy Promotion: From Theodore Roosevelt to Barack Obama** (London: Routledge.).
- Davis, Julie Hirschfeld, (2018) Trump, at Putin's Side, Questions U.S. Intelligence on 2016 Election, **The New York Times**.
- Doyle, Richard B. (2007) "The U.S. National Security Strategy: Policy, Process", Problems, **Public Administration Review**, Vol. 67, No. 4 (July - August).
- Ettinger, Aaron (2019) Principled realism and populist sovereignty in Trump's foreign policy, **Cambridge Review of International Affairs**, Vol.32.
- Goldgeier, James and Jeremi Suri (2015) Revitalizing the U.S. National Security Strategy, **The Washington Quarterly**, Vol. 38, No.4.
- Hemmer, Christopher (2011) "Continuity and Change in the Obama Administration's National Security Strategy," **Comparative Strategy**, Vol. 30, No. 3.
- Hemmer, Christopher (2015) **American Pendulum: Recurring Debates in US Grand Strategy** (Ithaca: Cornell University Press)
- Herring, George C. (2008) **From Colony to Superpower: US Foreign Relations since 1776** (Oxford: Oxford University Press).
- Ikenberry, John (2011) **Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order** (Princeton: Princeton University Press)
- Kaufman, Whitley (2005) "What's wrong with Preventive War? The Moral and Legal Basis for the Preventive Use of Force," **Ethics & International Affairs**, Vol. 19, No. 3
- Kelley, Christopher (2012) "Rhetoric and Reality? Unilateralism and the Obama Administration," **Social**

Science Quarterly, Vol. 93, No. 5.

Kennedy-Pipe, Caroline and Nicholas Rengger (2006) Apocalypse Now? Continuities or Disjunctions in World Politics after 9/11, **International Affairs**, Vol. 82, No

Kissinger, Henry (2014) **World Order** (New York: Penguin).

Lissner, Rebecca Friedman, (2017) The National Security Strategy Is Not a Strategy, **Foreign Affairs**.

McCormick, James M (2010) **American Foreign Policy and Process**, Iowa State University, Wadsworth Cengage Learning

Nye, Joseph S. (1999) Redefining the National Interest, **Foreign Affairs**, Vol. 78, No. 4.

Nye, Joseph S. (2015) We Asked Joseph Nye: What Should Be the Purpose of American Power? **The National Interest**.

Owens, Mackubin Thomas, (2009) "The Bush Doctrine: The Foreign Policy of Republican Empire" **Orbis**, Vol. 53, No.1

Pavgi, Kedar (2011) Barack Obama's Foreign Policy, **Foreign Policy**.

Pillar, Paul R. (2017) America Alone, The National Interest.

Porter, Patrick (2017) Tradition's Quiet Victories: Trump's National Security Strategy, **War on the Rocks**.

Rumsfeld, Donald H. (2001) "A New Kind of War." The New York Times.

Shue, Henry and David Rodin (2007) **Preemption: Military Action and Moral Justification** (Oxford, UK: Oxford University Press)

Sinkkonen, Ville (2018) Contextualizing the "Trump Doctrine", Realism, Transactionalism and the Civilizational Agenda, **Finish Institute for International Affairs (FIIA)**.

Tanya, Somanader (2014) "A New Foundation Is Laid": President Obama on America's 21st Century Economy, The White House President Barak Obama.

Trachtenberg, Marc, (2007) "Preventive War and U.S. Foreign Policy, **Security Studies**, Vol.16. No.1

Walt, Stephen (2018) Trump's Sound and Fury Has Signified Nothing, **Foreign Policy**.

U.S. National Security Strategy (NSS 1988) <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/nss1988.pdf?ver=2014-06-25-121129-393>

U.S. National Security Strategy (NSS 1990) <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/nss1990.pdf?ver=2014-06-25-121138-080>

U.S. National Security Strategy (NSS 2002) <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/nss2002.pdf?ver=2014-06-25-121337-027>

U.S. National Security Strategy (NSS 2006) <https://history.defense.gov/Portals/70/Documents/nss/nss2006.pdf?ver=2014-06-25-121325-543>

U.S. National Security Strategy (NSS 2010) https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/rss_viewer/national_security_strategy.pdf

U.S. National Security Strategy (NSS 2015) https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy_2.pdf

U.S. National Security Strategy (NSS 2017) <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>

